



اشکال نوین جنبش‌های اعتراضی

پیشگفتار

رخدادهایی که پس از برگزاری دهمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران و انیران رخ دادند، شگفت‌انگیزند و بررسی جامعه‌شناختی این رخدادها هنوز آغاز نشده است. با این حال در رابطه با جنبشی که ایرانیان خارج از کشور در پشتیبانی از جنبش داخل کشور در انیران آغاز کرده‌اند، می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

۱. پیش از آغاز جنبش ایرانیان خارج از کشور در هواداری از جنبش توده‌ای داخل کشور، در انیران انواع و اقسام سازمان‌های سیاسی وجود داشتند و دارند. در دو سوی این سازمان‌ها سلطنت‌طلبان افراطی و سازمان‌های مجاهدین خلق قرار دارند که هر دو دارای خمیره و سرشتی استبدادی و ضد دموکراتیک‌اند. با آن که این دو تشکیلات به‌خاطر امکانات مالی خود از دیگر سازمان‌های سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی نیرومندترند، اما کمترین نقش را در بسیج ایرانیان خارج از کشور بازی کردند.

۲. سازمان‌های «چیپ» که در سال‌های گذشته دچار فرسایش و فروپاشی درونی شده‌اند و این روند هنوز پایان نیافته است، هر چند خود را «نماینده طبیعی» هر جنبش توده‌ای و اعتراضی می‌دانند، اما به‌خاطر وضعیت خرده‌گرایانه *partikular* خویش نتوانستند در سازمان‌دهی جنبش ایرانیان خارج از کشور نقشی داشته باشند.

۳. گذشته از این، در گذشته همه این سازمان‌ها وجود داشتند و برنامه‌ها و خواست‌های خود را با امکاناتی که در اختیار داشتند و دارند، در اختیار ایرانیان خارج از کشور قرار داده بودند، اما دیدیم که نه تنها با استقبال توده‌ها روبه‌رو نشدند، بلکه آنچه هم که بودند، دچار فرسایش و کاستی شد. این سازمان‌ها در گذشته و در رابطه‌های گوناگون کوشیدند در خارج از کشور توده‌ها را به‌خیابان‌ها بکشانند، اما کارشان آن‌چنان با شکست و کساد توده روبه‌رو شد که بسیاری از آنان برای حفظ تنمه آبرویی که داشتند، دور یک‌چنین پروژه‌هایی را خط کشیده بودند.

۴. جنبش هواداری از مبارزات مردم ایران که با اعتراض به تقلب در آرای انتخاباتی مردم آغاز شد، در انیران از سوی توده‌ای از ایرانیان سازمان‌دهی شد که تا کنون در «سیاست» حضور نداشت. دانشجویان ایرانی، یعنی جوانان ایران که بیش‌ترشان در انیران زائیده شده‌اند و در نتیجه در کشورهای دموکراتیک اروپا و ایالات متحده آمریکا آموزش و پرورش یافته‌اند، مبارزه خود را با ابزاری که «جامعه مدنی» این کشورها در اختیارشان قرار می‌دهد، آغاز کردند. آن‌ها از یک‌سو توانستند به مبارزه خود شکلی فراگروهی و فراسازمانی دهند و حتی از کسانی که در تظاهرات شرکت می‌کردند، خواستند از آوردن پرچم‌های حزبی و سازمانی خودداری کنند و از سوی دیگر توانستند افکار عمومی مردم کشورهایی را که در آن‌ها زندگی می‌کنند، به‌سود مبارزه مردم ایران که وجهی کاملاً دموکراتیک داشت و هنوز نیز دارد، بسیج کنند. کاری که این توده سازمان‌نیافته طی ۴ هفته گذشته انجام داد، کاری سترگ بود که از دست هیچ یک از احزاب و تشکیلات سیاسی ایرانی در خارج از کشور برنمی‌آمد. این جنبش بازتاب دهنده اشکال نوینی از جنبش‌های اعتراضی است که در سه چهارم دهه گذشته در کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری به‌وجود آمده‌اند.

۵. و از آن‌جا که برخی که در تاریخ درجا زده‌اند، می‌پندارند اگر بتوان «سازمانی» از «همه» سازمان‌های دیگر تشکیل داد، در آن صورت می‌توان «رهبری تشکیلاتی» این توده سازمان‌نیافته در خارج از کشور را از آن خود ساخت، لازم دیدم بخشی از کتاب «دموکراسی و "جامعه مدنی"» خود را که هنوز چاپ

نشده است، انتشار دهم، زیرا در این بخش درباره مکانیسم‌هایی که سبب پیدایش «جنبش‌های اعتراضی» می‌شوند، سخن گفته شده است. همچنین در این بخش روند «جنبش‌های اعتراضی خودبیه‌خودی» و تبدیل آن به یک نهاد «مدنی»، یعنی تشکیلاتی سیاسی، فرهنگی و ... مورد بررسی قرار گرفته است.

«جامعه مدنی» و اشکال نوین جنبش‌های اجتماعی

«برخی بر این باورند که گفتمان کنونی از «جامعه مدنی» تا حد زیادی آغشته به تجربیاتی است که هواداران این مقوله از جنبش‌های اجتماعی کسب کرده‌اند. در این گفتمان «جامعه مدنی» به مرکز ثقل پروژه‌های هنجارین برای دستیابی به دیموکراسی بیش‌تر بدل گشته است. در عوض در پروژه‌هایی که «جامعه مدنی» را در مرکز ثقل خود قرار داده‌اند، جنبش‌های اجتماعی در بیش‌تر موارد به نیروی محرکه دستیابی به خواستی سیاسی بدل می‌گردند. در این معنی جنبش‌های اجتماعی نوعی هیئت اجتماعی، یعنی شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند که موجب پیوند افراد، گروه‌ها و یا سازمان‌ها به هم می‌گردد که در یک جامعه با هم و در کنار هم زندگی می‌کنند و در اشتراک و همکاری با هم با دست زدن به جنبش‌های اعتراضی می‌کوشند به خواست مشترکی که می‌تواند دگرگونی مناسبات سیاسی، اقتصادی و یا حتی اجتماعی باشد، دست یابند و یا آن که از دگرگونی‌هایی که جامعه آستان آن است، جلوگیری کنند.^۱

نخستین تعریف‌ها از مفهوم و اشکال بروز «جنبش اجتماعی» برای نخستین بار در سده ۱۸ در اروپا و تحت تأثیر جنبش روشنگری ارائه شدند. این مفهوم در رابطه‌ای تنگاتنگ با این اندیشه قرار داشت که انسان‌ها خود تاریخ خویش را به وجود می‌آورند و در نتیجه از توانایی ساختن آینده فردی و اجتماعی خویش برخوردارند. به این ترتیب پیدایش دیموکراسی در اروپا با جنبش اجتماعی این قاره در ارتباطی ناگسسته قرار دارد. اگر جنبش‌های اجتماعی سده‌های ۱۸ و ۱۹ را بتوان جنبش‌های بورژوازی نامید، با آغاز سده ۲۰ جنبش کارگری به نیروی محرکه آن بدل گشت، یعنی طبقه کارگر در کنار خردبورژوازی در جهت تحقق برنامه‌های «جامعه مدنی» گام برداشت.

پس از جنگ جهانی دوم، در بسیاری از کشورهای اروپایی نهادهایی که خواست‌ها و منافع گروهی، قشری و طبقاتی مردم را بازتاب می‌دادند، با تکیه بر قوانین اساسی این کشورها در هیئت نهادهای مدنی در جامعه تثبیت شدند. البته این امر سبب نشد تا در رابطه با مسائل مشخصی مردم به خیابان‌ها نریزند و علیه نظم موجود به تظاهرات نپردازند. ویژگی دیموکراسی آن است که هر خواستی که به خاطر آن مردم به تظاهرات دست می‌زنند، هرگاه استمرار یابد، دیر یا زود سبب پیدایش نهادی مدنی می‌گردد که می‌کوشد برای حل آن مشکل راه حلی ارائه دهد. به‌طور مثال در آلمان، در برخی از مناطق قدیمی شهرها فضای سبز و میدان‌های بازی کودکان و نوجوانان آن اندازه که لازم است، وجود ندارند. در این مناطق نخست مردم با رجوع به شهرداری‌ها می‌کوشند شوراهای شهر را به تأمین مالی پروژه‌هایی و ادار سازند که خواهان تحقق آنند. هرگاه این کار به‌گونه‌ای مطلوب پیش نرود، در آن صورت گروه‌های «ابتکار شهروندی» Bürgerinitiative را تشکیل می‌دهند که هدف معینی را تعقیب می‌کند و برای دستیابی به آن می‌کوشد با دست زدن به یک سلسله تظاهرات و تشکیل نشست‌ها و ... افکار عمومی را به سود خود بسیج کند. به این ترتیب با افزایش فشار افکار عمومی بر احزاب سیاسی، دیر یا زود آن احزاب مجبور به عکس‌العمل در برابر آن خواست‌ها می‌شوند و در بسیاری از موارد نیز، پس از آن که اهداف «ابتکار شهروندی» متحقق می‌گردند، این گونه گروه‌ها از بین می‌روند. به همین دلیل نیز از ۱۹۶۰ به بعد دیگر نمی‌توان از نقش تعیین‌کننده جنبش کارگری در تعیین مضمون نهادهای «جامعه مدنی» سخن گفت و بلکه «جنبش اجتماعی نو» جانشین آن شد که تا آن زمان به این‌گونه وجود نداشت و پدیده کاملاً تازه‌ای بود. بزرگترین جنبش اجتماعی که از آن پس در اروپا و ایالات متحده آمریکا به وجود آمد، جنبش‌های دانشجویی، ضد اجبار anti-authoritär، زنان، محیط زیست، صلح و ضد نژادپرستی بودند که به‌موتور اصلاحات اجتماعی و سیاسی بدل گشتند. با آن که جنبش کارگری در این جنبش‌ها نقشی نداشت، اما بیش‌تر آن‌ها به «چپ» گرایش داشتند و یا کسانی که در این جنبش‌ها فعال بودند، خود را طبقی از جنبش چپ و حتی سوسیالیستی می‌انگاشتند.

دیگر آن که از ۱۹۶۰ به بعد با اشکال اعتراضی نوینی روبه‌رو می‌شویم که با اشکال پیش از خود توفیرهایی داشتند. برخی از پژوهشگران این توفیرها را «آغاز درون‌آختگی» Einbruch der Subjektivität نامیده‌اند، یعنی در بسیاری از موارد اشکالی که این جنبش‌ها به خود می‌گرفتند، بازتاب دهنده کارکرد سیاسی اعتراض‌های آنان بود. به این ترتیب می‌توان جای پای نوعی فردگرایی گویا را در حوزه سیاست یافت که در آن دوران سبب در هم‌آمیختگی شهوت‌گرایی Erothik و زیبایی‌شناسی Ästhetik با سیاست شد تا جایی که برخی از جامعه‌شناسان مدعی شدند که مردم فقط در آن گونه جنبش‌های اعتراضی شرکت می‌جویند که بتواند سبب سرگرمی آن‌ها گردد. اینان بر این باورند که شرکت در جنبش‌های اعتراضی نوعی خودآمایی

Selbstverwirklichung فردی در بطن «فضای زیست» Milieu خودی است، امری که شهروندان در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در نتیجه گسترش هر چه بیش‌تر امکانات آموزش و پرورش از آن برخوردار شده‌اند. این وضعیت سبب پیدایش جریان‌های فکری نوئی شد که چندی نیز به جنبش‌های کوچک و بزرگ اجتماعی بدل گشتند، همچون جنبش هیپی‌ها که به دنبال یافتن الگوی زندگی نوئی بودند، جنبش کسانی که در پی مصرف هر چه بیش‌تر بودند و یا کسانی که از نظم موجود خسته شده و به مناطق روستائی و یا کشورهای عقب‌مانده افریقائی و آسیائی می‌گریختند تا در آن‌جا به هستی خویش خودآگاه گردند. بنا بر همین بررسی‌ها «فضای زیست» سپهری را در اختیار فرد قرار می‌دهد که بتواند در محدوده آن به حقیقت خود پی برد. پس دیگر اهداف زندگی، همچون تحصیلات عالی و مشاغل خوب با هدف برخورداری از حقوق ماهیانه کلان، روی آوردن به کارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ... باید در خدمت خودآمائی فرد قرار گیرند. به‌این ترتیب پس از ۱۹۶۰ «فضای زیست خودآمائی» به هسته اصلی جنبش‌های اجتماعی نوین بدل گشت.ⁱⁱ

با این حال نمی‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی نو بدون هرگونه ارتباطی با جنبش‌های پیشین به‌وجود آمده‌اند و بلکه بیش‌تر آن‌ها از درون آن جنبش‌ها روئیده‌اند. نمونه آن که نخستین جنبش‌های زنان و حتی جنبش محیط زیست در سده ۱۹ به‌وجود آمدند. در آن دوران خواست‌های زنان تحقق برابر حقوقی با مردان و برخورداری از حق رأی بود. اما پس از ۱۹۷۰ در بیش‌تر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری جنبش زنان با طرح شعار «شکم مال خودم است»، خواستار لغو قوانینی شد که به زنان اجازه سقط جنین را نمی‌دادند. از این دوران به‌بعد زنان با انتشار مجلات ویژه خویش و ایجاد زیرساختارهایی که به‌خاطر حقوق ویژه زنان مبارزه می‌کردند، کوشیدند با پدرسالاری حاکم در سیستم دیوانسالاری کشورهای خود مبارزه کنند و توانستند با تحت تأثیر قراردادن افکار عمومی در آلمان، پارلمان این کشور را به تصویب قانونی وادارند که طی آن در بسیاری از شرکت‌ها و ادارات دولتی باید یک بانو به‌مثابه مسئول مسائل زنان استخدام گردد و هیچ تصمیمی در رابطه با اشغال یک پست اداری بدون دخالتگری و توافق این خاتم مسئول نباید گرفته شود. از آن دوران به بعد در این کشورها رستوران‌ها، بارها، قهوه‌خانه‌ها و حتی تالارهای رقص ویژه زنان به‌وجود آمدند که ورود مردان به آن‌ها ممنوع است. همچنین با ایجاد «خانه‌های زنان» که زنانی که توسط شوهران خود مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، می‌توانند به‌آن‌جا پناه برند، و شماره تلفن امداد ویژه زنان کوشش شد به روند هم‌رابری زن و مرد شتاب داده شود. همچنین در برخی از کشورها حتی دانشگاه‌های ویژه زنان تأسیس شدند. به‌عبارت دیگر، جنبش زنان هر چند از یکسو در پی هم‌رابر حقوقی میان زنان و مردان است، اما از سوی دیگر گام‌های بزرگی نیز در جداسازی جنس‌های مرد و زن از هم برداشته که گامی در جهت نابرابر سازی زنان و مردان از یکدیگر است.

با این حال جنبش زنان یکی از موفق‌ترین جنبش‌ها بوده است. امروز در اروپا اکثریت کسانی که دیپلم دبیرستان می‌گیرند و در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کنند، زن هستند. همچنین بسیاری از پست‌های مهم در سیاست، در ادارات دولتی و در دانش و اقتصاد در اختیار زنان قرار گرفته و در برخی از رشته‌ها برتری زنان بر مردان چشمگیر است. به‌طور مثال بیش‌تر اعضای «حزب سبزها» در آلمان زن هستند و طبق مقررات و اساسنامه این حزب، زنان و مردان باید در همه سطوح رهبری در کنار هم قرار داشته باشند، یعنی در این حزب یک مرد و یک زن هم‌زمان و با حقوق برابر به رهبری حزب انتخاب می‌شوند. همچنین نیمی از نمایندگان این حزب در پارلمان فدرال «بونداستگ» و یا در پارلمان‌های ایالتی باید از جنس زن باشند. در عین حال همین پیروزی‌ها سبب شد تا جنبش زنان نیز همچون هر جنبش دیگری نهادینه شود و اینک چند نهاد مدنی که از حقوق زنان هواداری می‌کنند، جای جنبش توده‌ای زنان را گرفته‌اند.

در کشورهای پیشرفته صنعتی از ۱۹۷۰ به‌بعد «جامعه مدنی» به نوعی الگوی نظم برای تحقق اصلاحات سیاسی و اجتماعی دیموکراتیک رادیکال بدل گشت. همین امر هواداران اصلاحات را که در جنبش‌های اجتماعی نو سازمان‌دهی شده بودند، بیش از پیش به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی امیدوار ساخت. در آغاز نیز این جنبش‌ها به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتند. سندیکاها توانستند در شورای رهبری شرکت‌ها و کارخانه‌های بزرگ سهیم گردند، دانشجویان در دانشگاه‌ها در برنامه‌ریزی‌های علمی دانشگاه‌ها شرکت داده شدند. احزاب سیاسی کوشیدند با هواداری از خواست‌های جنبش‌های اجتماعی نو آن‌ها را به‌سوی خود جذب و در خود مستهلک کنند.

در عین حال مخاطب بیش‌تر جنبش‌های اعتراضی نو احزاب سیاسی‌اند، زیرا فقط با کمک این احزاب که در پارلمان‌ها نماینده دارند، می‌توان قوانینی را به تصویب رساند تا بتوان زمینه را برای اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هموار ساخت. به‌همین دلیل یکی از اهداف جنبش‌های اعتراضی مدرن آن است که بتوانند بر رسانه‌ها تأثیر نهند، زیرا بدون خبررسانی رسانه‌ای نمی‌توان بر افکار عمومی به سود خواست‌ها و اهداف خود تأثیر نهاد. به‌این ترتیب جنبش اجتماعی مدرن یکی از سه رأس مثلثی را تشکیل می‌دهد که دو رأس دیگر آن عبارتند از مردم و رسانه‌های خبری. یکی از سازمان‌هایی که خود را وکیل «محیط زیست» جهانی ساخته، «صلح سبز» است که اعضایش با دست زدن به عملیات خارق‌العاده، همچون اشغال راه‌های

آهن برای جلوگیری از حمل میله‌های سوخت به نیروگاه‌های اتمی، با قایق‌ها از صید وال‌های سفید توسط ماهی‌گیران ژاپنی جلوگیری کردن و ... به گونه‌ای حرفه‌ای خبر آفرینی می‌کند تا با انتشار آن در رسانه‌ها بتوان افکار عمومی جهانی را به سود خواست‌های خود برانگیخت.

از سوی دیگر کسانی که در این گونه نهادها فعالیت می‌کنند، در پی آنند که شیوه زندگی نوینی را که خود مطلوب و خوب یافته‌اند، به مابقی جهان نیز به مثابه یگانه الگوی زندگی بقبولانند. روشن است که شیوه زندگی اینان در تضاد با «مسیر اصلی» Mainsream شیوه تولید سرمایه‌داری و دولت برخاسته از این شیوه تولید قرار دارد. نخستین کسانی که پس از ۱۹۶۰ کوشیدند شیوه زندگی نوئی را در برابر شیوه زندگی سرمایه‌دارانه قرار دهند، جنبشی بود که در آلمان APO نامیده شد که مخفف «اپوزیسیون بیرون از پارلمان» **Außerparlamentarische Opposition** است. اپوزیسیون‌هایی که تا آن زمان در پارلمان‌های کشورهای سرمایه‌داری وجود داشتند، در پی نابودی آن شیوه تولید و شیوه زندگی برخاسته از آن نظم اقتصادی نبودند، اما «اپوزیسیون بیرون از پارلمان» بدون آن که بگوید خواهان نابودی شیوه تولید سرمایه‌داری است، در پی تحقق شیوه زندگی نوینی بود که خود هنوز آن را به خوبی نمی‌شناخت و بلکه می‌کوشید با آزمایش روش‌های نو به تدریج بدان دست یابد. روشن بود که دیر یا زود این پروژه با شکست روبرو خواهد شد. بخشی از آن جنبش به چپ رادیکال گرائید و با دست زدن به اقدامات تروریستی خواست «خلق» را از اسارت «سرمایه» رها سازد. بخش دیگری راه «مارش در درون نهادها» را در پیش گرفت تا نهادهای اداری سرمایه‌داری را از درون دمکراتیزه کند و از آن‌جا که این بخش دانشگاه‌دیده و متخصص بود، توانست به مقامات دانشگاهی و اداری بالائی دست یابد و هر چند در حرف همچنان «اپوزیسیون» مناسبات سرمایه‌داری باقی ماند، اما در عمل به تدریج جذب آن سیستم گشت، زیرا اپوزیسیون نظام اقتصادی-سیاسی سرمایه‌داری نیز نمی‌تواند بیرون از آن سیستم برزید. خلاصه آن که این جنبش اجتماعی از یکسو کوشید هویت ضد سرمایه‌دارانه خود را حفظ کند و از سوی دیگر در حوزه سیاسی هنجارهای نوئی را بنیان نهد که بازتاب دهنده آن هویت باشند. به هر حال این جنبش اعتراضی که از بطن جنبش دانشجویی سال‌های پایانی دهه ۶۰ سده ۲۰ در اروپای غربی و ایالات متحده به وجود آمد، توانست در تئوریزه کردن شیوه زندگی مبتنی بر نهادها، هنجارها و ارزش‌های «جامعه مدنی» نقشی تعیین کننده‌ای بازی کند.

جنبش‌های اعتراضی نه فقط در گسترش شبکه‌های «جامعه مدنی»، بلکه همچنین در پیدایش نهادهای نوین سیاسی و مدنی نقشی مؤثر داشتند. احزاب «سبز» که از درون جنبش‌های اعتراضی حفظ محیط زیست روئیدند، اینک در آلمان و اتریش می‌کوشند در ائتلاف با احزاب سوسیال دمکرات روند تکامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و محیط زیستی این دو کشور را تعیین کنند.

همان‌طور که دیدیم، جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی در آغاز پراکنده و خودجوش هستند، اما برای آن که بتوان به هدفی دست یافت، سازمان‌دهی نیروها به نیازی مبارزاتی بدل می‌گردد و همین امر سبب می‌شود تا از بطن این گونه جنبش‌ها به تدریج سازمان‌ها برویند. این سازمان‌ها در آغاز خود را وکیل جنبش می‌دانند، اما نمی‌توانند جانشین آن‌ها شوند. به همین دلیل نیز دیری نمی‌پاید که این گونه نهادهای سیاسی و مدنی از اهداف اولیه خود دور می‌شوند. حزب «سبزها» در آلمان نمونه یک چنین روندی را به ما نشان می‌دهد. این حزب که از بطن جنبش دانشجویی و جنبش محیط زیست که هر دو دارای سوبیه‌های آشکار ضد سرمایه‌داری بودند، سربرافراشت، اینک از سیاست اقتصادی لیبرال پیروی می‌کند و در دورانی که در ائتلاف با حزب سوسیال دمکرات در آلمان حکومت می‌کرد، از هواداران پر و پا قرص سیاست اقتصادی نئولیبرالیسم بود. به عبارت دیگر، این حزب با چرخش به راست، اینک از منافع «سرمایه» در برابر «کار» دفاع می‌کند و نه برعکس.

دیگر آن که جنبش‌های اعتراضی برخلاف احزاب و اتحادیه‌ها دارای اشکال تشکیلاتی شبکه‌ای هستند، یعنی نهادهای پراکنده بر حسب نیاز به هم وصل می‌شوند، بدون آن که استقلال خود را از دست دهند، و پس از آن که به هدفی دست یافتند، دوباره از هم جدا می‌شوند و یا آن که از بین می‌روند. به عبارت دیگر این گونه جنبش‌ها فاقد تشکیلاتی هستند که افراد داوطلبانه در آن عضو می‌شوند. و از آن‌جا که فعالین این گونه جنبش‌ها داوطلبانه و بدون دریافت مزد کار می‌کنند، در نتیجه هیچ‌کس را نمی‌توان به فعالیت در این جنبش‌ها مجبور کرد. آنچه که سبب مراد و همکاری افراد در درون یک چنین جنبشی می‌شود، انگیزه‌ای است که موجب پیدایش جنبش گشته است. همین انگیزه زمینه را برای پیدایش احساس «ما» بودن و فعالیت داوطلبانه افراد هموار می‌سازد. از آن‌جا که همه افراد دارای انگیزه‌های هم‌سان نیستند، بنابراین ایجاد تنش میان گروه‌های مختلفی که در یک جنبش اعتراضی با شدت انگیزه‌های متفاوت شرکت دارند، اجتناب‌ناپذیر می‌شود، بخشی که با انگیزه‌های شدید در جنبش اعتراضی شرکت دارد، خواهان راه‌های رادیکال می‌شود و بخش دیگری که با انگیزه‌های ضعیف‌تر در جنبش اعتراضی شرکت کرده است، خواهان راه‌هایی است که در انطباق با نظام سیاسی حاکم قرار دارند.

اما احزاب سیاسی دارای اشکال سازمانی رسمی‌ترند و هدف اصلی آن‌ها دستیابی به قدرت سیاسی است و هرگاه این هدف تحقق یابد، در آن صورت باید دارای کادر متخصص و آموزش‌دیده‌ای باشند که با اشغال

مقامات مهم دولتی بتواند حکومت را اداره و جامعه را هدایت کند. همچنین اتحادیه‌ها نیز بیش‌تر از جنبش‌های اعتراضی، اما کمتر از احزاب سیاسی از اشکال سازمان‌دهی برخوردارند. در آن‌ها نیز افراد داوطلبانه عضو می‌شوند و دارای نهادهای رهبری‌اند که باید در درون و بیرون از سازمان در جهت تحقق خواست‌ها و اهداف اتحادیه فعالیت و مبارزه کند. به‌همین دلیل نیز بسیاری از اتحادیه‌ها باید فعالیت‌های خود را با احزابی که به آن‌ها نزدیک‌ترند، هماهنگ کنند، یعنی باید دارای کانال‌های ارتباطی با احزاب باشند تا بتوانند با برخورداری از پشتیبانی سیاسی آن احزاب به تحقق اهداف خود گامی نزدیک‌تر شوند. به‌این ترتیب به‌همان‌گونه که سندیکاها حلقه ارتباطی میان جنبش‌های مطالباتی کارگری و احزاب سیاسی را تشکیل می‌دهند، اتحادیه‌هایی از این نوع نیز تسمه‌ای هستند که با آن احزاب سیاسی و جنبش‌های اعتراضی به هم می‌پیوندند. همان‌طور که در رابطه با جنبش‌های اعتراضی زنان و محیط زیست دیدیم، بسیاری از جنبش‌های اعتراضی که اهداف درازمدتی را پیگیری می‌کنند، پس از چندی نهادینه می‌شوند. در رابطه با زنان دیدیم که در آلمان در همه ادارات و کارخانه‌های خصوصی و عمومی بزرگ «مسئول مسائل زنان» شاغل است و حفظ محیط زیست نیز امروز در همه سطوح نهادینه شده است و در دولت فدرال و دولت‌های ایالتی آلمان وزارت‌خانه‌های حفظ محیط زیست فعال هستند. به‌عبارت دیگر، احزاب سیاسی می‌کوشند جنبش‌های اعتراضی موفق را در خود جذب کنند و خواست‌های آن‌ها را به برنامه سیاسی خود بدل سازند تا بتوانند از پشتیبانی بیش‌تر رأی‌دهندگان برخوردار شوند.

همان‌طور که در پیش‌یادآور شدیم جنبش اعتراضی به‌چند علت دارای تأثیری مثبت بر نهادهای «جامعه مدنی» است: نخست آن که جنبش‌های اعتراضی دشواری‌های حل‌نشده اجتماعی را در دستور کار خود قرار می‌دهند، آن‌هم به این دلیل که ساختار سیاسی در جامعه‌ای طبقاتی نمی‌تواند به خواست‌های همه طبقات و اقشار اجتماعی پاسخ می‌دهد و در نتیجه بسیاری از خواست‌ها و مطالبات بی‌پاسخ می‌مانند و هنگامی که خواست‌ها به اعتراض بدل گشتند، به ناگهان جنبشی اعتراضی نمایان می‌شود. بنابراین نقش مثبت هر جنبش اعتراضی آن است که حکومت دیمکراتیک را مجبور می‌کند تا برای از میان برداشتن بغرنجی که سبب پیدایش جنبش اعتراضی گشته است، به‌فکر چاره بی‌آفتد. دوم آن که افرادی که به‌زحمت می‌توان آن‌ها را برای فعالیت در نهادهای مدنی و سیاسی فعال ساخت، در هنگام پیدایش جنبش‌های اجتماعی فعال می‌شوند و در روند تعیین سرنوشت خویش سهم می‌گردند. سوم آن که برخی از جنبش‌های اعتراضی در پی حل مشکلات بلاواسطه افرادی که در آن جنبش فعالند، نیستند و بلکه خواهان از میان برداشتن مشکلاتی هستند که دیگران با آن روبه‌رویند، اما چون خود راه را نمی‌توانند از چاه تشخیص دهند، در نتیجه برای متحقق ساختن خواست‌های خود به یک جنبش‌های اعتراضی نیازمندند، همچون مهاجرین سیاسی و غیرسیاسی که در وضعیتی سخت به‌سر می‌برند و به‌خاطر ندانستن زبان کشور میزبان و ناآگاهی به قوانین آن کشور عملاً امکان دفاع از خواست‌ها و منافع خویش را ندارند. چهارم آن که جنبش‌های اجتماعی گاهگاهی در وضعیتی قرار می‌گیرند که می‌توانند در برابر دولت و بازاری که بر جامعه سلطه دارد، خواست‌های «جامعه مدنی» و یا آن‌گونه که هابرماس گفته است، خواست‌های «جهان-زندگی» lebensweltliche را برجسته سازند، همچون جنبش «حفاظت از محیط زیست» که مشکلات فراملی را در دستور کار خود قرار داده است. پنجم آن که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند راحل‌های خلاق و سازنده‌ای را برای از میان برداشتن مشکلات موجود عرضه کنند و ششم آن که این جنبش‌ها حوزه‌ای آموزشی را برای دیمکراسی کارکردی تشکیل می‌دهند، زیرا خوبی این جنبش‌ها در آن است که هر کسی می‌تواند بنا به انگیزه شخصی خویش در آن شرکت کند و در هنگام تصمیم‌گیری کسی را بر دیگری مزیتی نیست و هر کسی می‌تواند بدون وجود اساس‌نامه و نظام‌نامه و هیرارشی رهبری، آزادانه و بدون اجبار در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کند.ⁱⁱⁱ آنچه برای این جنبش‌ها مهم و تعیین‌کننده است، داشتن یک رده استدلال‌های منطقی است تا بتوان با طرح آن افکار عمومی را به‌سوی جنبش جذب کرد و یا از پشتیبانی مردم برخوردار شد. جنبش‌هایی که در این زمینه کاستی و کمبود داشته باشند، دیر یا زود از بین خواهند رفت.

البته جنبش‌های اجتماعی همچون جنبش فاشیسم در ایتالیا و یا جنبش نازی‌ها در آلمان نیز جنبش‌های اجتماعی، اما بدون خصلت دیمکراتیک بودند. همچنین پس از جنگ جهانی دوم احزاب کمونیست در کشورهای شرقی اروپا توانستند با بهره‌گیری از امکاناتی که حکومت‌های دیمکراتیک در اختیارشان نهاده بود، با برخورداری از پشتیبانی ارتش شوروی، قدرت سیاسی را در دستان خود قبضه و دولت دیمکراتیک را نابود سازند. دیگر آن که «جبهه خلق» به رهبری لوپن Le Pen^{iv} در فرانسه را نیز باید نوعی جنبش اجتماعی ضد دیمکراتیک دانست، زیرا این حزب با شعارهای افراطی ضد خارجی خود توانست در برخی از مقاطع رأی بیش از ۲۵٪ رأی‌دهندگان فرانسه را به‌دست آورد. بنابراین نمی‌توان به این نتیجه رسید که جنبش‌های اجتماعی از همان آغاز پیدایش خویش همیشه دارای سرشتی دیمکراتیک خواهند بود. اما می‌توان جنبش‌های اجتماعی را به «خوب» و «بد» تقسیم کرد. جنبش‌های «خوب» دارای وجه دیمکراتیک‌اند و در محدوده هنجارهای «جامعه مدنی» فعالیت می‌کنند و بر عکس جنبش‌های اجتماعی «بد» دارای سرشتی

نایدیمکراتیک‌اند و برای اهدافی مبارزه می‌کنند که با هنجارهای «جامعه مدنی» در تضاد قرار دارند. پس می‌توان نتیجه گرفت که فقط از طریق همکاری نیروهای دیمکرات و توافق بر سر روندهای دیمکراتیک و احترام نهادن به حقوق بشر، حکومت قانون و دولت دیمکراتیک می‌تواند برای از میان برداشتن اختلاف‌های گروهی، قشری و طبقاتی وضعیتی را به‌وجود آورد تا توده مردم بتواند خود را در نهادهای مدنی سازمان‌دهی نماید و با تکیه بر استانداردهای مدنی برای خواست‌ها و اهداف خود مبارزه کند.

ⁱ Klein, Ansgar: "Der Diskurs der Zivilgesellschaft. Politische Hintergründe und demokratietheoretische Folgerungen", Opladen, 2001, Seiten 30, 540

ⁱⁱ Schulze, Gerhard: "Die Erlebnisgesellschaft. Kultursoziologie der Gegenwart", Frankfurt/M./New York, 1992

ⁱⁱⁱ Leggewie, Claus/ Münch, Richard: "Politik im 21. Jahrhundert", Frankfurt/M., 2001, Seiten 321-326, 329, 545

^{iv} ژان ماری لوپن Jean-Marie Le Pen در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۸ در ترینت سور-مر TriniteSur-Mer زاده شد. او حقوق و دانش سیاسی تحصیل کرد و چندی نیز عضو لژیون فرانسه بود و در هندوچین، مصر و الجزیره خدمت کرد. او در الجزایر در شکنجه زندانیان سیاسی عرب شرکت داشت. او ۱۹۵۶ به سیاست گروید و عضو «حزب مرکز» شد و ۱۹۵۸ به نمایندگی مجلس برگزیده شد. رهبر «جبهه ملی» فرانسه است که جریان راست افراطی است. او این جبهه را ۱۹۷۲ به‌وجود آورد و از همان زمان نیز رهبر آن است. او در چندین دوره در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شرکت کرد و یک‌بار به دور دوم رسید که در آن به ژان ژیراک باخت. لوپن از ۲۰۰۴ عضو پارلمان اروپا است و در ۱۵ ژانویه با دیگر نمایندگان راست‌گرای پارلمان اروپا «فراکسیون هویت، سنت و خودفرمانی» را به‌وجود آورد، اما این فراکسیون در نوامبر همان سال منحل شد. او در حال حاضر عضو هیچ فراکسیونی نیست. حزب او در آخرین انتخابات پارلمان فرانسه بیش از ۱۰٪ آرا را به‌دست آورد.